

# (نزدیکِ تور)

(بھارتی سیرویں آڈیو) اسٹیج ہالی محیط



بخش با اهمیت این کتاب، ترجمه‌ی بیژن الهی از شعر سیروس آتابای است که روزگاری با کمک خود شاعر به فارسی برگردانده شده است. سیروس آتابای شاعر ایرانی-آلمانی (۱۹۹۶-۱۹۲۹) اگرچه هیچ‌گاه به زبان مادری شعر نسرود، اما ذهنیت شاعرانه‌ی او ریشه در سرزمین مادری دارد. از او به‌عنوان شاعری مهم در شعر معاصر آلمان یاد شده است. هم‌چنین در این کتاب علاوه بر مقالاتی در شناخت شعر آتابای، خاطراتی از او و نیز برگزیده‌هایی از ترجمه‌های مهرداد صدقی از شعر سیروس آتابای آورده شده که سال‌ها پیش در کتابی با عنوان وادی شاپوک‌ها به چاپ رسیده است.



۱۳۵۰۰ تومان



نزدیکِ نور

شعر و زندگی سیروس آتابای

انتخابِ هادی محیط

سرشناسه	آتابای، سیروس، ۱۳۰۸ - Atabay, Cyrus
عنوان و نام پدیدآور	نزدیک نور: شعر و زندگی سیروس آتابای / انتخاب هادی محیط
مشخصات نشر	تهران: بیکره، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۱۸۴ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۷۲۸-۱۳-۱
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
موضوع	آتابای، سیروس، ۱۳۰۸ - نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه‌شده از آلمانی
موضوع	شعر آلمانی - قرن ۲۰ م - ترجمه‌شده به فارسی
شناسه افزوده	محیط، هادی، ۱۳۵۴ - گردآورنده
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۲ ی ۷۹۲۹/ت ۸ PIR
رده‌بندی دیویی	۱/۶۲ فا ۸
شماره‌ی کتابشناسی ملی	۳۱۱۵۹۰۰

## بیکره

نزدیک نور - شعر و زندگی سیروس آتابای  
انتخاب هادی محیط

مدیر هنری: خشتایار فهیمی  
طراح گرافیک: بهاره جعفری

چاپ نخست: ۱۳۹۲  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۳۵۰۰ تومان  
لیتوگرافی: نقش سبز - چاپ و صحافی: مبینا

نشر بیکره: تهران، خیابان آزادی، ابتدای آذربایجان، پلاک ۱۰۳۴، واحد ۵ | تلفن: ۶۶۰۳۸۴۹۹  
www.peikarehpub.com | E-mail: info@peikarehpub.com

سیروس آتابای | ۱۹۹۶-۱۹۲۹





## چه می خوانید:

از: شب به شب | گرداننده از آلمانی: بیزن الهی | ۱۱

از: چند سایه | ۱۳

اولیس و دریاپریان  
جزیره

از: آمدنها و رفتنها | ۱۷

آکثون  
افسانه‌ی کلاغ

از: اندیشه در کارگاه بافندگی | ۲۳

حرکت تو  
من روز نمی دانم  
دره‌ی شاپرها

از: برابر خورشید | ۲۹

سیمرخ  
نزدیک نور  
اصل  
بانگ مخالف  
نسبت  
لنگدراز  
نیز عاقل مجنون

از: حقیقت دو گانه | ۳۷

چهره‌ی سیاره  
به یاد فروغ  
با یک شبیره  
لوطی  
پهلوان - کچل  
همیشه یاد جو باش  
به ماه  
یقین

بگذار سر شب آید  
شناسهها  
موقتی  
سنجاقک آتش سبز  
طول عطش  
جریان

از: طرح یک سراب | ۵۷  
نیاز ندارید  
گره‌یی به دیدار نیامد امروز  
خفاشان  
آن چاکه عطا شده بود  
بی‌قرار  
شراره

فرستاده‌ی دوم | گرداننده از آلمانی: مهدی زمانیان | ۶۷  
زندگی، آثار و جایگاه سیروس آتابای | ۶۹

از ساده‌تر به دشوارتر | ریشارد اکسندر | ۲۴ مارس ۱۹۹۶ | ۷۷

سیروس و دارکوب یا نمونه‌ای از تبدیل طبیعت به یک منظومه | ورنر رس | ۸۷  
اجابت  
پروازهایی در فراز و فرود  
تلون از بهر ایمنی  
این سرا  
کلکسیونر

خاطراتی از سیروس | سیمین آتابای — مانلی (خواهر آتابای) | گرداننده از آلمانی: فریمه فرزام‌فر | ۱۰۱

سال‌های آغازین در هایدلبرگ | خاطراتی دیرینه از سیروس آتابای | هانس بندر | ۱۰۷

در جست‌وجوی یک پژواک پنهان | لویتگارد ویست | ۱۱۵

تقویم ملاقات‌ها | گرهارد باخ لایتر | ۱۲۱

مکاتبات سیروس آتابای با ناشرانش | به‌گزینش بینس آلسون | ۱۲۹  
آن‌همه  
درس  
نقشه‌ی شهر سمرقند



وادی شاپرک‌ها | برگزیده‌ی (۱۹۶۴-۱۹۵۴) | گرداننده از آلمانی: مهرداد صدی | ۱۴۱

جزیره

گذر شقایق

کشتی بی بازگشت

روزها، روزها

شبانه

قسمتی از شعر «بخشایش»

منظومها

آمدن‌ها و آغازها

افسانه‌ی زاغ

اکتئون

قصیده‌ای برای دیدگان

به نام سوسن‌ها

تصرف

قاطر

خرس برقص

خط‌های عمر

دوستی

همیشه

چاه قنات

اقامت

لنگ‌دراز

ستاره‌ی ولگرد

بیادبود تی. اس. الیوت

طلسم

قطب‌ها

وادی شاپرک‌ها

حیران

اندیشه در کارگاه بافندگی

هیزمشکن

همیشه به یاد «چو» باش





سیروس آتابای  
از شب به شب

گرداننده از آلمانی: بیژن الهی  
از گزارش شاعر





از چند سایه

## اولیس و دریاپریان

هشدار سیرسه  
همچو هشدار زنان بود همه.  
من ولی باز بسته بودم  
به دکل.  
تنها نه دختران فرکیس  
که موجها نیز هوشربا بودند.  
در همه ی محاکمات  
نشکستم  
پیمان با ناوم.  
پوشیده پران صخره ها  
بالهای پیچکی می یازیدند  
تا به ژرفاها  
لنگرانداز نواها  
در گوشم.



افسونِ بکر می ربودم من  
تا که سر کنم  
نوای تازه‌یی  
که از شکوه آنان گوید.

جزیره

جزیره‌ی کوچکی  
به رنگ‌های جوتو  
جا که من غزل‌های ابروان را  
از بر می‌دانم.

از میان گوشوار تو می‌بینم  
بلم ناپدید می‌شود —  
و می‌مانم.

از: آمدنها و رفتها



## آکتئون

هیچ مردی —  
اگر مرد بود —  
در پیش آتش حکایت نمی کرد:  
«دیدم که...»  
(غلامان لاف می زدند  
از باد بروت  
دست رو می شد که نمی دانستند  
چه می رود.)  
ما همه می دانستیم

که باید چه بهایی گزاف بپردازیم  
ساکت بودیم  
قانع به کرکها و کبکها  
انگور و پنیر بز  
میاسودیم راه میفتادیم  
همیشه دنبال عطر یک گوزن  
آرتمیس.

کلامی ناشنیده نمی ماند  
که جدایی  
همیشه پیش روی بود  
شکارچی که خرامیده بود سوی شکار  
دیگر باز نمی گشت  
سوی دوستان.

شاخه ها را که باز گشادم  
زیر آبخار تو را دیدم  
چشم من به جان جان تو پی برد  
خیال تو در خاطره ام  
بی گزند به جای ماند.

من تاب نیاوردم  
برابر نیرویی جادو  
که مرا فرو گرفت  
به استحاله که می رفتم  
زرگشت به جلد گوزنی

با هوای دلم سازگار بود.

با این همه دورادور  
همان‌گه تازیان لاکنی  
لایشی داشتند  
نزه تازیان لکریایی کرتی  
که صاحب خود را نمی‌شناختند.

متمم:

برخی گویند  
که «مغلوب جمال شد —  
جمال وجود ناب.»  
دیگران  
این‌که «برای کمال  
دل به دریا زد.»  
هرچه افسانه بگوید  
ازو که آن شگرف را به مصاف خواند  
خشنودی‌ی شما  
اگر به همین است  
بشنوید:  
در تمام قصه‌های دربارهی آکتئون  
او دریده می‌شود.

## افسانه‌ی کلاغ

دیگر او را منگر  
که پاریایی بینی:  
بی‌گمان به شاه سیاه می‌ماند اما باز  
با پر-جامه‌ی سیاه از غم.  
یک زمان جامه‌ی دیگر داشت  
که گوهرنشان و ژاله‌نشان بود  
و سینه‌ی او بازتاب روشنی‌ی کرانه‌های سپید داشت:  
او خود آذین تابناک دریا و جزایر بود.

یک‌زمان به شهرهای آسیا آمد:  
هزار و یک شب پرید  
چشمهای وی تافت شبچراغها  
چشمهای وی تافت هسته‌های نیلی‌ی پرتاووسی.  
به گنجهای پارس مهمان بود  
به باغهای میان خشکی و سختی  
سیمرغ را پیام‌آور بود

(کلاغ سپید بود)  
و مرغان همه گوش با سلطان می دادند.

بر برجها میاسود و صخره‌ها و سنگهای گور  
(گاه هم می‌نشست بر دست پالاس  
دانه‌های انار برمی‌چید)  
سایه‌ی ساعت آفتابی  
زمان سنج او نبود.  
یک‌زمان آزاد بود و بند نمی‌دید.  
پس او را توفان  
به زنجیر کشید  
بالها کرخت شد ولی چشمها هنوز  
روشنی‌ی بیشه‌های عنبر داشت.  
دامها نهادند تورها گسترده  
در کلاف سیم‌های خاردار پرپر می‌زد  
هیچ کسی نمی‌گذاشت تا خرجه تهی کند:  
پر به خون سیاه شد  
او به سینه چنگ انداخت  
صید خود بود صید را درید.

دیگر از روزگار رفته نمی‌گویم  
او را هنوز هم گاه میان کشته‌ها می‌بینم  
یا چنان سنگ-میوه‌یی  
میان شاخسار درختان تباه  
و او همیشه خروش می‌زند با پیام بطلتی:

Never, nevermore